

نگاهی به ادبیات زنانه با تکیه بر رمان «الأرض» و «سووشون»

محمد جنتی فر*

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی - قم

اکبر بشیری

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه آزاد اسلامی - قم

چکیده

ادبیات زنانه (زنانه نگری در ادبیات) یکی از مهمترین موضوعات مطرح شده در زمینه ی نقد ادبی معاصر است. هرچند که میان پژوهشگران و منتقدان، اختلاف نظرهای بسیاری پیرامون موضوع یاد شده وجود دارد، برخی از ایشان بر آنند که ادبیات زنانه به هیچ روی وجود نداشته است و تقسیم ادبیات به مردانه یا زنانه تنها بازی با کلمات و اصطلاحات است، در مقابل، برخی دیگر بر این عقیده اند که ادبیات زنانه در واقع جزئی حقیقی از ادبیات به شمار می رود. به طور خلاصه به نظر می رسد که دیدگاه اخیر به حقیقت نزدیکتر باشد؛ زیرا دستاوردهای دو علم پزشکی و روان شناختی در این خصوص، نظریه ی این گروه را تا حد زیادی تأیید می نماید. در این مقاله، بر اساس نگارش یاد شده به بررسی و تحلیل تطبیقی دو رمان «الأرض» از عبدالرحمان شرفاوی و «سووشون» از سیمین دانشور پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: ادبیات زنانه، رمان، سووشون، الأرض، نقد ادبی.

*. E-mail: m.janatifar@yahoo.com

مقدمه

پژوهش حاضر جستار مختصری است پیرامون ادبیات زنانه یا زنانه‌نگری در ادبیات. مخاطب شاید در ابتدا گمان نماید که موضوع مورد بحث از مباحث صرفاً تئوریک و نظری ادبیات بوده که حتی در صورت دستیابی به یک پاسخ صحیح و علمی هیچگونه فایده‌ای در زندگی عملی انسان امروز در آن متصور نیست. در پاسخ و به طور خلاصه باید گفت، که تحلیل و بررسی آثار ادبی از این دیدگاه ضمن تأیید و تأکید دستاوردهای جدید علم پزشکی و روان‌شناسی مبنی بر تفاوت نوع نگرش انسان‌ها به دلیل تفاوت جنسیت آنها می‌تواند تأثیر بسزایی در زندگی عملی ما داشته که کمترین فایده‌ی آن ایجاد زمینه‌ی لازم جهت آشنایی این دو جنس متفاوت بشری با نظام ارزش‌ها، نگرش‌ها و روحیات یکدیگر و سرانجام ایجاد تفاهم و درک متقابل با روشی متفاوت از قوانین و فرمول‌های خشک و پیچیده‌ی پزشکی و یا روان‌شناختی می‌باشد، زیرا ادبیات داستانی و مشخصاً رمان به دلیل ویژگی‌های منحصر به فردش از جمله داشتن مخاطبان بسیار و از همه طبقات می‌تواند یکی از کارآمدترین روش‌ها برای انتقال این قوانین و فرمول‌ها به‌شمار آید. موضوع مورد بحث از موضوعات جدید، مهم، مطرح و البته مورد اختلاف نظر شدید صاحب‌نظران و منتقدان در حوزه‌های نقد ادبی و زیباشناختی است. پژوهش‌های بسیاری در این زمینه صورت گرفته که به نظر می‌رسد ویژگی و یا به عبارت دیگر، نقص مشترک بیشتر این پژوهش‌ها، پرداختن به موضوع مورد بحث تنها از دیدگاه تئوریک و نظری بدون توجه به دستاوردها و یافته‌های پزشکی و روان‌شناختی است. پژوهش حاضر با روش و اسلوبی تحلیلی و توصیفی‌نگاهی است تطبیقی به دو رمان *الأرض* از عبدالرحمن الشرقاوی و *سوشون* از سیمین دانشور با تکیه بر یافته‌ها و دستاوردهای پزشکی و روان‌شناختی در این خصوص.

نگاهی به دستاوردهای علمی پیرامون زنانه‌گری

بحث پیرامون ادبیات زنانه از جمله مباحث نوپا و جدید در حوزه‌های نقد ادبی و زیباشناسی است. موضع صاحب‌نظران در مقابل این جریان نوپای ادبی متفاوت و گاه

متضاد است. عده‌ای از ایشان با تقسیم ادبیات به مردانه و زنانه مخالفند. از دیدگاه آنان چیزی به نام ادبیات زنانه وجود ندارد. آنان یادآور می‌شوند که فقط می‌توانیم به برخی از عناصر برجسته و مشترک در آثار نویسندگان زن اشاره نمائیم. ادبیات زنانه به معنی دقیق کلمه آن وجود ندارد. همان طور که نمی‌توان از موسیقی زنانه یا فلسفه‌ی زنانه سخن گفت. به نظر من فقط ادبیات وجود دارد. (جهانیگلو، ۱۳۷۶: ۴۵) ویرجینا وولف در همین زمینه می‌گوید: «برای هر کس که می‌نویسد فکر کردن درباره‌ی جنسیت خود مخرب است، زن بودن یا مرد بودن به صورت خالص مخرب است. باید زنانه- مردانه یا مردانه- زنانه بود.» (وولف، ۱۳۸۶: ۱۴۸)

این گروه از صاحب‌نظران برآنند که نگرش افراد به پیرامون خود ممکن است متفاوت باشد اما این تفاوت صرفاً به دلیل جنسیت متفاوت افراد نمی‌باشد، بلکه ممکن است عوامل دیگری چون وراثت، تربیت، استعداد، عقاید و ... در این امر دخیل باشد. در مقابل، صاحب‌نظران گروه دوم به جنسیت در ادبیات معتقد بوده و برآنند که جنس ادبیات زنانه با همه تفاوت‌های فردی موجود میان زنان با جنس ادبیات مردانه کاملاً متفاوت است. ایشان ضمن تمایز میان این دو نوع ادبیات، برای ادبیات زنانه یا زنانه‌نگری در ادبیات مشخصه‌ها و ویژگی‌هایی ذکر نموده‌اند. جمال میرصادقی از پژوهشگران عرصه‌ی ادبیات داستانی در خصوص تعریف ادبیات زنانه می‌گوید:

«ادبیاتی که از ذهنیتی زنانه به جهان می‌نگرد و با تأکید بر نقش اجتماعی و درونیات زنانه، تصویری متفاوت از تصویر زن در آثار نویسندگان مرد ترسیم می‌کند.» (میرعابدینی، زنان، ۱۳۷۹) اما برآستی حقیقت چیست؟ آیا زنانه‌نگری در ادبیات وجود دارد؟ آیا حقیقتاً "می‌توان بدون دانستن نام خالق یک اثر ادبی و یا هنری براساس کلمات، جملات و ... به جنسیت خالق آن اثر پی برد؟ اگر چنین است آیا می‌توان ادبیات زنانه را نوعی مستقل از ادبیات به حساب آورد و برای آن حد و مرزهایی مشخص نمود؟ آیا صرفاً تحلیل و مقایسه چند اثر ادبی از این دیدگاه می‌تواند ما را به پاسخی درست برساند و یا اینکه همه چیز در حد حدس و گمان‌زنی است؟! به نظر می‌رسد که پاسخ به سؤالات یاد شده فقط در مراجعه به آخرین دستاوردهای علم پزشکی و روان‌شناسی پیرامون مطالعه جنسیت انسان و میزان تأثیر آن بر نوع نگرش او به جهان هستی به دست می‌آید. در خصوص آنچه که

در حوزه‌ی علم پزشکی است چنین آمده که "بیش از ۹۹٪ فرمول ژنتیک زن و مرد دقیقاً مشابه هم است، با وجود سه هزار ژن مختلف که در الگوی ژنتیک انسان‌ها قرار دارد تفاوت بین زن و مرد کم است، ولی همین تفاوت اندک تمام سلول‌های بدن را از سلول‌های عصبی گرفته که ثبت‌کننده احساس لذت و درد هستند تا نورون‌ها که ادراکات، افکار، احساسات و عواطف را منتقل می‌کند تحت تأثیر قرار می‌دهد." (باتلر بودن، ۱۳۸۹: ۸۶)

متخصصان علم پزشکی برآنند که شخصیت ما توسط جنسیت مغزمان شکل می‌گیرد و همین تفاوت در جنسیت مغز انسان است که به مقدار زیادی روی ارزش‌ها، اولویت‌ها، علایق و خواسته‌ها تأثیر می‌گذارد. این دستاوردها، تصورات چند قرنه‌ی انسان که مغز مردان را بزرگتر از زنان و در نتیجه آنان را کم‌هوش‌تر از ایشان می‌پنداشت مورد چالش قرار داد "بریز داین" حتی تفاوت‌های فیزیکی را هم در نظر گرفته و می‌نویسد مغز مردان حدوداً ۹٪ بزرگتر از مغز زنان است. این واقعیت زمانی این طور تفسیر می‌شد که زنان نسبت به مردان از هوش و ذکاوت کمتری برخوردارند. در واقع تعداد سلول‌های مغز زنان با مردان مساوی است ولی مغز زنان در درون کاسه سرشان فشرده‌تر است." (باتلر بودن، ۱۳۸۹: ۸۹)

و نتیجه این که "علت تفاوت بین زن و مرد تفاوت مغزهایشان است. مغز به عنوان مهم‌ترین عضو اجرایی و عاطفی در انسان در میان زن و مرد تفاوت دارد. پردازش اطلاعات در مغز زن و مرد به شکل متفاوتی انجام می‌شود، در نتیجه ادراکات، اولویت‌ها و رفتار زن و مرد با هم تفاوت دارد." (همان، ۳۱۲)

مجموع نتایج به دست آمده در علم پزشکی و روان‌شناسی این نکته را که اختلافات روحی و روانی زن و مرد منشأ یا ریشه جنسیتی دارد تأیید می‌کرد. بر همین اساس روان‌شناسان توانستند به دسته‌بندی یا تقسیم‌بندی تفاوت‌های روحی روانی زن و مرد در سطوح مختلف از جمله هوش، عاطفه، گفتگو و حتی نوع نگاه کردن بپردازند. پیرامون جهان‌بینی متفاوت میان زنان و مردان آمده است که "زنان و مردان جهان را با عینک‌های متفاوتی می‌نگرند. به طور کلی مردان دنیا را از دیدگاهی متمرکزتر می‌نگرند، در حالی که زنان آن را از دیدگاه گسترده‌تری نگاه می‌کنند. البته برداشت و تصور هر دوی آنها هم، به یک اندازه صحیح است" (اسماعیلی پگی و دیگران،

نتیجه‌ی بررسی تفاوت روحی و روانی زنان با مردان با تکیه بر دستاوردهای علم پزشکی در سطوح مختلف بسیار جالب توجه است، چنان که بر این اساس می‌توان بسیاری از رفتارهای زنان را که از دیدگاه مردان گاه غیرطبیعی قلمداد می‌شود توجیه و تفسیر کرد. یکی از این موارد که شاید پیرامون آن بسیار بحث شده است تفاوت در میزان صحبت کردن (کمیت) میان زنان و مردان است. یافته‌های علم پزشکی و روان‌شناسی در این خصوص می‌گویند که «در زنان یک ناحیه‌ی ویژه، در قسمت جلوی نیمکره‌ی چپ و چند ناحیه‌ی کوچک دیگر در نیمکره‌ی راست مغز، به صحبت کردن اختصاص دارد. داشتن این مراکز در نیمکره‌ی مغز باعث می‌شود که زنان سخنوران خوبی باشند. آنها از حرف زدن لذت می‌برند و به همین دلیل بسیار صحبت می‌کنند. نواحی ویژه‌ی کنترل سخن در مغز زن، جدا از نواحی دیگر مغزی، فعالیت می‌نمایند. بنابراین زن می‌تواند همزمان با صحبت کردن کارهای متفاوت دیگری را انجام دهد. یک زن می‌تواند صحبت درباره‌ی یک موضوع را شروع کند و در میان جمله‌اش ناگهان به موضوع بسیار متفاوت دیگری بپردازد و بعد از گذشت مدتی، بدون هیچ یادآوری به شنونده دوباره به موضوع اول برگردد.» (اسماعیلی پگی و دیگران، ۱۳۸۹، ج ۴۲: ۱)

مقوله‌ی تفاوت سطح عاطفی میان زنان و مردان و یا معمای عاطفی بودن زن در بیشتر حالات فیزیکی از مهم‌ترین تفاوت‌های زنان با مردان است. در گذشته شاید کمتر کسی فکر می‌کرد که این تفاوت ممکن است جنبه فیزیولوژی یا جسمانی داشته باشد زیرا این موضوع را به تفاوت روحی و روانی میان این دو جنس بدون توجه و صرف‌نظر از جنبه جسمانی نسبت می‌دادند در حالی که امروزه این مسأله به اثبات رسیده است که «عواطف مردان در کل در نیمکره‌ی راست مغز قرار گرفته‌اند. این به آن معناست که عواطف مردان می‌توانند مستقل از فعالیت‌های دیگر مغز عمل کنند، به عنوان مثال هنگام بحث و مشاجره، یک مرد می‌تواند بدون احساساتی شدن، منطقی سخن بگوید (نیمکره‌ی چپ) و بعد به راه‌حل برسد (منطقه‌ی نیمکره‌ی راست). در زنان نواحی مربوط به احساس و عاطفه، در تمام قسمت‌های دو نیمکره پراکنده‌اند و بنابراین همزمان با فعالیت‌های دیگر مغز، احساس و عاطفه هم بروز می‌کند... در کل احساسات زن به طور همزمان با بیشتر فعالیت‌های

مغزی، شروع به کار می‌کند یعنی ممکن است او هنگام پنچرگیری گریه کند." (همان، ۴۲: ۱)

ارزش‌های متفاوت یا تفاوت ارزش‌ها نیز یکی از مهمترین انواع اختلاف میان زنان و مردان است، چرا که تعیین اهداف شخصی هر فرد در زندگی با توجه به نظام ارزش‌های اوست که معنی و مفهوم پیدا می‌کند. البته مقصود از کلمه "ارزش" در اینجا همان جهت‌گیری‌ها و یا باورهای کلی مبتنی بر جهان‌بینی خاص هر فرد در زندگی است. بر همین اساس، تفاوت ارزش‌ها مانند هر تفاوت روحی و روانی دیگر در میان انسان‌ها، امری بسیار طبیعی و عادی بوده و از دیرباز هم مورد توجه اندیشمندان و متفکران در حوزه‌های مختلف علوم بوده است. اما داشتن ارزش‌های متفاوت به دلیل تفاوت جنسیت در بین انسان‌ها، از جمله مواردی است که طرح آن در حوزه‌هایی چون روان‌شناسی و جامعه‌شناسی آن چنان سابقه‌ی طولانی ندارد. تأثیر و بازتاب این موضوع بر آثار ادبی و پژوهش پیرامون این آثار از این دیدگاه، از این دو علم نیز کمتر است. به راستی آیا نظام ارزش‌های زنان و مردان با یکدیگر متفاوت است؟ اگر چنین است آیا می‌توان رد پای این ارزش‌های متفاوت را در آثار ادبی جستجو کرد؟

"در دهه‌ی ۱۹۹۰ تمام مطالعات، درباره‌ی ارزش‌های زنان و مردان به طور کلی حاکی از این بود که حدود ۷۰٪ الی ۸۰٪ مردان در همه جای دنیا بر این باورند که مهم‌ترین بخش زندگی‌شان کار آنها می‌باشد و حدود ۷۰٪ الی ۸۰٪ زنان معتقدند که اصل اول زندگی‌شان، خانواده‌شان می‌باشد. بنابراین اگر زنی در روابط خود ناراحت باشد، نمی‌تواند روی کارش تمرکز کند، اگر مردی در کارش ناراحت باشد، نمی‌تواند روی روابطش تمرکز کند" (اسماعیلی پگی و دیگران، ۱۳۸۹، ج ۳۴: ۱)

دستاوردهای دو علم پزشکی و روان‌شناسی در این خصوص بسیار گسترده و از حوصله‌ی این پژوهش خارج است، موارد یاد شده نیز صرفاً از باب نمونه و روشن شدن موضوع آورده شد. پرفسور ریک (روان‌شناس آمریکایی) در جمله‌ای کوتاه، موضوع را به این صورت خلاصه می‌کند "دنیای زن با دنیای مرد به کلی متفاوت است" (همان، ۲۴: ۱):

اما نکته‌ی بسیار ظریف و قابل توجه اینکه با همه تفاوت‌های موجود میان زنان و مردان، این تصور که تعاریف و تفاوت‌های یاد شده همه مردان و زنان را در بر می‌گیرد، تصویری غیرمنطقی خواهد بود. به طور قطع، تعیین یک تصویر عمومی و کلی برای همه مردان و زنان نه تنها امکان‌پذیر نخواهد بود، بلکه سبب گمراهی در ارزیابی تفاوت‌ها و شناخت درست شخصیت‌ها می‌گردد.

با این همه مهم‌ترین سؤالی که ذهن پژوهشگران و صاحب‌نظران حوزه‌ی ادبیات را به خود مشغول کرده است این است که آیا تفاوت در جنس مغز (پزشکی) که به تفاوت در حالات روحی و روانی و خلاصه در نوع نگرش به پدیده‌های جهان هستی (روان‌شناسی) انجامیده است به تفاوت در جنس سرودن یا نوشتن (ادبیات) نیز انجامیده است یا خیر؟ به نظر می‌رسد که تنها راه درست پاسخ به این سؤال، جمع‌آوری، مطالعه و تحلیل دقیق تمامی آثار ادبی زنان جهان از این دیدگاه و سپس مقایسه آن با آثار مشابه مردان است. این موضوع و یا راه‌حل با چند مانع اساسی روبرو است، یکی آن که مستلزم صبر و حوصله بسیاری است. دوم این که سابقه‌ی حضور جدی و فعال زنان در عرصه‌های ادبی بسیار ناچیزتر از آن است که در مقایسه با ادبیات مردانه بتوان آن را به عنوان نوعی مستقل از ادبیات مورد نقد و ارزیابی قرار داد. به عنوان مثال در ادبیات فارسی، سابقه‌ی حضور جدی و همگانی زنان - به جز چند مورد استثناء - در عرصه‌های ادبی در مقابل چندین قرن ادبیات مردانه به سختی بیش از نیم قرن می‌شود!

مانع بزرگ دیگر بر سر راه چنین پژوهش‌هایی، مذکرنویسی برخی از زنان است. این مشکل هنوز هم کم و بیش ادامه دارد. هر چند که این مسأله از دیدگاه روان‌شناسی توجیه‌پذیر است اما از لحاظ ادبی به هر حال مانع بزرگی به حساب می‌آید.

زبان زنانه در سووشون

بررسی دقیق نظام ارزش‌ها و باورهای «زری» راوی داستان از یک سو، و همسرش یوسف قهرمان داستان از سوی دیگر، ما را به این نتیجه‌ی مهم می‌رساند که دانشور خود کاملاً به تفاوت نظام ارزش‌های زنان و مردان آگاه بوده است. انتخاب زری به عنوان

راوی داستان و نگاه زنانه به حوادث، شخصیت‌ها و ... خود مهم‌ترین دلیل این امر است. تداخل و گاه تضاد نظام ارزش‌های این دو نفر - زری و یوسف - یکی از لایه‌های درونی و به اصطلاح جدال‌های پنهانی این داستان به حساب می‌آید.

دانشور با چنین دریافت آگاهانه‌ای از نظام ارزش‌های متفاوت زنان با مردان از ابتدا نگرانی زری را در مقابل خطری که خانواده و حریم او را مورد تهدید قرار داده است چنین توصیف می‌کند:

“زری تحسینش را فرو خورد، دست یوسف را گرفت و با چشم‌هایش التماس کرد و گفت “ترا خدا یک امشب بگذار ته دلم از حرفهای نلرزد” (دانشور، ۱۳۸۰: ۱)

اما جمله‌ای که توانسته است به زیبایی حاکی از فروپاشی نظام ارزش‌های یک زن و در عین حال ایستادگی او در مقابل حادثه‌ای که زندگی او را تهدید می‌کند باشد از زبان زری خطاب به یوسف شنیده می‌شود که:

“زری گریه‌کنان گفت: “هر کاری می‌خواهند بکنند اما جنگ را به لانه من نیاورند، به من چه مربوط که شهر شده عین محله مردستان، شهر من، مملکت من همین خانه است اما آنها جنگ را به خانه من هم می‌کشاند...” (همان: ۱۸-۱۹)

بار دیگر به جمله‌ای که خلاصه‌ی نظام ارزش‌های زنان بود برمی‌گردیم یعنی “حفظ بنیان خانواده از گزند حوادث”. نکته‌ی ظریف این که مفهوم حادثه برای زنان یک مفهوم کلی، عام و فراگیر است. تلقی آنان از مفهوم حادثه، پیوسته مرادف است با ویرانگری. هر چند که ممکن است تلقی مردان از این واژه پیوسته چنین نباشد. از نظر زنان، تغییر نظام‌های سیاسی حتی اگر بیشترین نفع را برای کل جامعه به همراه داشته باشد، در صورت کوچک‌ترین تهدید برای نظام خانواده، هرگز مثبت تلقی نمی‌شود. زیرا آنان حفظ نظام خانواده را بسیار با ارزش‌تر و مهم‌تر از تغییر نظام سیاسی جامعه می‌دانند. ویل دورانت در کتاب “ذات فلسفه” پیرامون این مطلب مهم و ظریف چنین می‌گوید: “قصه آن دختر انقلابی را که معشوقش در انقلاب دسامبر ۱۹۱۷ م در مسکو کشته شده بود به یاد آر. در مراسم تشییع که به “آیین سرخ” به عمل می‌آمد دختر خود را به گور معشوق انداخت و بر روی تابوت او دراز کشیده فریاد زد: “مرا نیز خاک کنید، پس از مرگ او انقلاب به چه درد من می‌خورد”. شاید این دختر در اینکه معشوقش بی‌مانند است اشتباه می‌کرد، اما این دختر از روی عقلی که در خون زنان است دانسته بود که این انقلاب

پرسروصدا در برابر جریان عظیم عشق و زندگی و مرگ که اساسی‌ترین جریان حیات بشری است امری گذران و سطحی است و می‌دانست با آن که لفظ و جمله‌ای برای ادای آن پیدا نکرده بود که خانواده بزرگتر از حکومت و دولت است...» (ویل دورانت، ۱۳۷۷: ۱۶۳)

نویسنده با هنرمندی و چیره‌دستی خود همین مفهوم را در چند جای دیگر داستان در قالب جملات متفاوت دیگری به تصویر می‌کشد:

“زری ناگهان گریه‌اش گرفت، هق هق کنان گفت: چرا باید این همه بدبختی باشد؟

یوسف... گفت: مسئول بدبختیها تو نیستی؟

زری... گفت: تو هم نیستی. پس چرا خودت را به خطر می‌اندازی؟

یوسف گفت: یک نفر باید کاری بکند.

زری گفت: اگر به تو التماس کنم که این یک نفر تو نباشی، قبول می‌کنی؟” (دانشور،

۱۳۸۰: ۲۲۰)

تفاوت ارزش‌ها زمانی که از سوی انسان‌ها درک و پذیرفته نشود، سرانجام به تقابل و تضاد خواهد انجامید. زری از همان ابتدای داستان متوجه خطر می‌شود، زیرا این از ویژگی زنان است که در درک موقعیت‌های مختلف و شاید خطرناک هوشیارتر از مردان هستند شاید همین ویژگی آنان است که به آن “حس ششم” می‌گویند. ارزش‌های زری به عنوان یک زن که در حفظ بنیان خانواده‌اش خلاصه می‌شود سرانجام با ارزش‌های یوسف و بعداً پسرش به عنوان یک مرد در تضاد و تقابل تمام عیار قرار می‌گیرد. زری که به قول خودش برای حفظ بنیان خانواده مجبور به هر کاری حتی دروغ مصلحتی می‌شود از جانب یوسف و پسرش به ترسو بودن متهم می‌شود:

“زری همان‌طور که ایستاده بود چشم به خسرو داشت که تنها در خیابان باغ می‌آمد. به سمت مادر آمد... و داد زد: مادر چرا این همه دروغ گفتی؟ چرا؟” (همان:

۱۲۲)

و در جایی دیگر و باز از زبان خسرو:

“... اگر این زنها نبودند و محض خاطر آنها نبود پسرها چه زود می‌توانستند مرد بشوند زنها همی می‌ترسند و ما مردها را هم می‌ترسانند... رفیق فتوحی...” (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۲۹)

و زری در پاسخ به او چنین می‌گوید :

“زری آرام و مادرانه گفت : اگر من سر قضیه سحر دروغی گفتم به دستور عمویت بود. به علاوه نمی‌خواهم در یک محیط پر از دعوا و خشونت بار بیایید. می‌خواهم دست کم محیط خانه آرام باشد تا...” (همان: ۱۲۶)

و در پاسخ به همسرش یوسف :

“زری دنباله‌ی حرفهای خود را گرفت : همان شب می‌خواستم قضیه گوسواره را به تو بگویم اما تو چنان خشمگین بودی که نخواستم خشمگین‌ترت کنم. همیشه همین طور است ... برای حفظ آرامش خانواده” (همان: ۱۲۷)

نقطه یاد شده اوج تقابل ارزش‌های زنانه و مردانه است. زری اندوهناک به فکر فرو می‌رود. در اندیشه این که چرا مردان اطرافش ارزش‌های او را نمی‌فهمند! چرا یوسف که همسر و نزدیکتر از هر کسی به اوست نمی‌داند که او در چه آتشی می‌سوزد :

“دل زری مثل سیر و سرکه می‌جوشید. او کجا بود و این یکی کجای کار؟ هیچ کس از دل هیچ کس خبر ندارد.” (همان: ۱۱۴)

زری با خود می‌اندیشید که چرا یوسف، پسرش خسرو و همه مردان عالم نمی‌دانند که ترس زنان به خاطر کیست و چیست؟!

“زری گفت : بله عزیزم به عقیده تو و پدرت و استادت، من ترسو هستم، بی‌عرضه هستم، نرم هستم، من همه‌اش می‌ترسم بلایی سر یکی از شماها بیاید، طاقتش را ندارم” (همان: ۱۲۹)

تلاش زری برای شناساندن ارزش‌های زنانه خود به اطرافیان از جمله همسر و پسرش گاه رنگ و بوی غم و اندوه و شاید هم التماس و خواهش به خود می‌گیرد. در پس هر کدام از کلمه‌هایی که زری می‌گوید دنیایی از عشق نهفته است، عشق به ماندن اما نه از برای خود که برای پروردن :

“زری نمی‌توانست جلو اشکهایش را بگیرد نالید “امروز خبر مرگم رفتم این یکی را بیندازم شجاعت نکردم که نگهش داشتم. وقتی با این مشقت بچه‌ای را به دنیا می‌آوری طاقت نداری، مفت از دستش بدهی. من هر روز... هر روز تو این خانه، مثل چرخ چاه می‌چرخم تا گل‌هایم را آب بدهم، نمی‌توانم بینم آنها را کسی لگد کرده ... من عین حسین کازرونی با دست‌هایم برای خود هیچ کاری نمی‌کنم من ... نه تجربه‌ای، نه دنیا دیدنی...” (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۳۰)

اوج ارزش‌ها و احساسات زنانه و به بیان بهتر مادرانه را می‌توانیم در جمله ی زری، هنگامی که سحر- اسب خسرو- رم کرده و دختر حاکم را با خود برداشته و کسی قادر به مهار او نیست، ببینیم، در حالی که زری از حاکم و خانواده او دلی خوش ندارد، اما در این لحظه ناخودآگاه دلش به حال این دختر می‌سوزد و با خود می‌گوید :

“دختر حاکم هم به هر جهت بچه مادری بود که پایش زحمت کشیده، سحر نجیب است سوارش را پرت نمی‌کند. اما دختره چقدر خواهد ترسید؟ و مادرش چه شوری خواهد زد؟” (همان: ۱۳۹)

اما تقابل ارزش‌ها، سرانجام به تضاد ارزش‌ها می‌انجامد. از همین رو و پس از این گفت و شنودها، زری در اعماق خاطرات کودکی و نوجوان خود، در جستجوی خویشتن به فکر فرو می‌رود و بی‌اختیار از خود می‌پرسد که : آیا من ترسو بوده‌ام؟! اما او هر چه بیشتر می‌جوید، کمتر نشانه‌ای از ترس در خود می‌یابد او حتی به یاد می‌آورد که در گذشته‌های دور، در موقعیت‌های مختلف و شاید ترسناک، شجاع هم بوده است :

“اما من هم... دختر که بودم، من هم برای خودم شجاعت داشتم.” (همان: ۱۲۹)

از همین رو خطاب به یوسف می‌گوید :

“این شجاعت نبود که آن روز بلوا، ندیده و نشناخته با تو راه افتادم... کدام دختر؟

و بعد هم خاطره ی روزی که خانم مدیر، روزه ی مهری را خوردش داده بود روشن و آشکار در ذهنش زنده شده بود” (همان: ۱۳۲) در آن روز زری در مقابل خانم مدیر چه شجاعتی از خود نشان داده بود!

تأملاتی این چنین، زری را به خود می‌آورد، از همین رو شجاعانه به نظام ارزش‌های خود اشاره کرده و به یوسف می‌گوید: “زری گفت: ... باز ته دلم می‌دانم که خطر دارد. اگر من بخواهم ایستادگی کنم، اول از همه باید جلو تو بایستم و آن وقت چه جنگ اعصابی راه می‌افتد! می‌خواهی باز هم حرف راست بشنوی؟... پس بشنو، تو شجاعت مرا از من گرفته‌ای... آنقدر با تو مدارا کرده‌ام که دیگر مدارا عادت‌م شده” (همان: ۱۲۹)

ویل دورانت این نکته‌ی ارزشمند را که نویسنده از زبان راوی بدان پرداخته است چنین بازگو می‌کند: “(زن) اگر گاهی در سالهای جوانی مفتون عبارات و اصلاحات سیاسی می‌گردد و احساس خود را به همه جنبه‌های انسانی بسط می‌دهد، پس از یافتن شوهری وفادار از تمام آن فعالیت‌ها چشم می‌پوشد و به سرعت خود و شوهرش را از این فداکاری عمومی بیرون می‌کشد و به شوهرش یاد می‌دهد که حس وفاداری شدید خود را به خانه محدود کند.” (ویل دورانت، ۱۳۷۷: ۱۴۳)

و زری دقیقاً به همین دلیل یک آن، حسرت روزهای گذشته را می‌خورد: “همه‌اش در این فکر بود که آیا واقعاً ترسو بوده یا ترسو شده؟ حتی یک آن به این نتیجه رسید که زندگی زناشویی از اساس کار غلطی است... یا بعکس زنی را تا به این حد وابسته و دلبسته یک مرد و چند تا بچه کنند که خودش نتواند یک نفس راحت و آزاد بکشد، درست نیست. اما می‌دید که تمام لذت‌های عمر خودش به این دلبستگی‌ها وابسته. یاد آن روزهای عاری از وابستگی شدید دختری، نمی‌گذاشت خواب به چشمش بیاید...” (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۳۱-۱۳۲) اما زری در پایان داستان بر اثر یک تغییر و تحول روحی به وسیله دکتر عبدا... خان که زری ارادت زیادی به او دارد از شر ترسی که وجودش را مثل خوره اندک اندک می‌خورد رها می‌شود “... باز دست زری را در دست گرفت و پیامبرانه افزود “من دیگر آفتاب لب بامم، اما از این پیرمرد بشنو جانم. در این دنیا همه چیز دست خود آدم است، حتی عشق، حتی جنون، حتی ترس... بدن آدمیزاد شکننده است اما هیچ نیرویی در این دنیا، به قدرت روحی او نمی‌رسد، به شرطی که اراده و وقوف داشته باشد...” (همان:

نگاهی به دیگر ویژگی‌های زنانه‌نگری در سووشون

گذشته از تفاوت ارزش‌ها، توجه و اهمیت به جزئیات محیط پیرامون و توصیف آن و نیز سبک گفتگوی متفاوت را می‌توان از دیگر تفاوت‌های مهم میان زنان و مردان به حساب آورد. در توضیح این مطلب به طور خلاصه می‌توان گفت «حتی خود واژه ی «گفتگو» برای مردان، متفاوت از مفهومی است که زنان از آن استنباط می‌کنند. مردها با صحبت کردن عقاید خود را ابراز می‌کنند و به تبادل اطلاعات می‌پردازند ولی زنان حرف می‌زنند برای این که احساسات و عواطف خود را بیان کنند و درست به همین خاطر است که زنان گاهی یک تجربه را ده‌ها بار بیان می‌کنند و نه به منظور آگاه کردن شوهر» (اسماعیل پگی و دیگران، ۱۳۸۹، ۲۸: ۱)

با نگاهی دقیق به گفتگوی شخصیت‌های مختلف داستان با یکدیگر به این تفاوت سبک، کاملاً پی خواهیم برد. سبک گفتگوی شخصیت‌های مرد داستان با یکدیگر، مثلاً یوسف با برادرش یا با کاکا رستم و سهراب معمولاً و به جز در موارد نادر، کوتاه، صریح و بدون حاشیه است و اگر صحبت ایشان کمی به درازا بکشد به قول روان‌شناسان تنها به قصد ابراز عقاید و یا تغییر دیدگاه‌های یکدیگر است، مثلاً در گفتگوی میان خان کاکا با یوسف در ابتدای داستان، خان کاکا موضوع به آن مهمی را- فروش آذوقه به قشون انگلیس- بدون هیچ مقدمه یا حاشیه پردازی چنین با یوسف در میان می‌گذارد:

«خان کاکا آهسته گفت: داداش بیخود لج می‌کنی، هر چه باشد اینها مهمان ما هستند، همیشه که اینجا نمی‌مانند. اگر هم ندهیم خودشان بزور می‌ستانند...» (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۶)

و در گفتگوی ملک رستم با یوسف و علت آمدنشان به خانه او:

«ملک رستم دستی به سیبیلش کشید و گفت «سهراب از طرف عمویم آمده من هم دلم برای شماها تنگ شده بود آدم»». (همان: ۴۳)

در سرتاسر داستان به جز موارد معدودی، مردان کمتر به خاطره‌پردازی می‌پردازند. گذشته از خاطره‌پردازی نسبتاً طولانی سروان ارتش از حمله قشایی‌ها و بویراحمدی‌ها به نیروهای دولتی که ضرورت تاریخی داستان به نظر می‌رسد و نیز پرگویی‌های مک ماهون در برخی از قسمت‌های داستان، بیش از یکی دو مورد خاطره‌پردازی توسط

مردان به چشم نمی‌خورد که در مقابل کمیت چشم‌گیر خاطرات زنان داستان، بسیار ناچیز و اندک است.

خاطرات مردان معمولاً کوتاه است مثلاً ملک رستم در یادآوری خاطرات گذشته‌اش از زری به او می‌گوید :

“ملک رستم گفت : یادم هست همان سالی بود که من مالاریا گرفتم و به شما پناه آوردم، سه ماه خانه شما خوابیدم، آن روزها هیچ کس جرأت نمی‌کرد حتی با ما سلام و علیک بکند...” (همان: ۴۵-۴۶)

در مقابل خواننده با کمیت چشم‌گیری از حجم خاطره‌پردازی زنانه در این داستان روبرو می‌شود از راوی داستان گرفته تا عمه خانم و عزت‌الدوله .. حجم این خاطره‌پردازی‌ها گاه آنقدر زیاد است که خواننده احساس کسالت و خستگی می‌کند.

به عنوان مثال خاطره‌پردازی عمه خانم از گذشته‌ی خانواده‌ی خود و ماجرای پدرش با سودابه‌ی هندی به چندین صفحه متوالی کشیده می‌شود و به نوعی خاطره در خاطره می‌شود.

حجم خاطره‌پردازی عزت‌الدوله در ماجرای دعوتش از عمه خانم و زری به حمام خانه‌اش از صفحه ۱۵۶ تا صفحه ۱۸۶ کتاب را در برمی‌گیرد. به نظر می‌رسد زنان برخلاف مردان عادت ندارند بدون حاشیه‌پردازی به اصل موضوع اشاره کنند :

“اما عزت‌الدوله تا بعد از ظهر سر مطلب اساسی نرفت، آن هم با چه طول و تفصیلی و چه مقدمه‌چینی و چه حاشیه رفتن‌هایی”. (دانشور، ۱۳۸۰، ۱۶۳) و بعد هم : “زری حتی درست نفهمید چطور شد که سیر کلام به خیرات و مبرات او کشیده شد و صحبت زندان زنان پیش آمد و زری توضیح داد که زندان زنان نسبتاً خلوت است.” (همان جا)

و عزت‌الدوله بدون اشاره به اصل موضوع :

“بعد صحبت کشیده شد به خانم رئیس یک خیرخانه که اخیراً زندانی شده بود.”

(همان: ۱۶۴) و :

“عزت‌الدوله ادامه داد : هر چه می‌کشم از دست اولادست...”. (همان، ۱۶۶)

و باز :

“عزت‌الدوله باز دنبال کرد، معلوم بود تا تمام جزئیات را تعریف نکند سر مطلب اساسی نخواهد رفت.” (همان: ۱۷۱)

و عاقبت پس از این همه خاطره‌پردازی و از این شاخه به آن شاخه پریدن :

“عزت‌الدوله رو به زری کرد و گفت “اما زری جان، گره این کار به دست تو باز می‌شود.” (همان: ۱۷۱)

تفاوت کیفیت نگرش زنانه با نگرش مردانه به پیرامون خود و توجه به

جزئیات

به این مورد نیز اشاره کردیم اما خاطرنشان می‌کنیم که “مردان و زنان یک دنیای واحد را، از زاویه‌ی دید متفاوتی نگاه می‌کنند. وقتی مردی به اشیاء می‌نگرد، شکل سه بعدی و فضایی آنها را می‌سنجد... از طرفی زنان، تصویر بزرگتری از اشیاء می‌نگرند و به جزئیات آنها توجه بیشتری نشان می‌دهند. برای زنان دریافتن ریزه کاریها و ربط دادن یک قطعه به قطعه‌ی دیگر، از درک شکل فضایی کل یک شیء مهمتر است.” (اسماعیل پگی و دیگران، ۱۳۸۹، ۴۵: ۱)

خلاصه این تفاوت نگرش را می‌توان در عبارت “توجه دقیق و همه‌جانبه‌ی زنان به جزئیات محیط اطرافشان” خلاصه کرد. شاید همین توجه و توصیف جزئیات زنانه است که تا حد زیادی بر میزان خاطره‌پردازی آنان می‌افزاید. در هر صورت، این تفاوت نگرش میان زنان و مردان را در میان شخصیت‌های داستان به خوبی می‌توان احساس کرد. در حالی که کمترین توصیف را از نگاه شخصیت‌های مرد داستان به جزئیات اطرافشان -اشخاص یا اشیاء- می‌بینیم، کمتر صفحه‌ای را می‌توان یافت که نویسنده از زبان راوی و یا دیگر شخصیت‌های زن داستان به این توصیف زنانه نپرداخته باشد. توصیف جزئیات مجلس عقدکنان دختر حاکم از زبان راوی شنیدنی است. زری با همین نگاه و نگرش زنانه به توصیف جزئیات بیشتر اشخاص و یا اشیاء پیرامون خود می‌پردازد، و در این میان کمتر چیزی است که از نگاه او پنهان می‌ماند. توصیف افراد دیوانه‌خانه از جمله خانم فتوحی

و یا آن دیوانه‌ای که خود را فرمانروای کل عالم می‌دانست و نیز توصیف خانه عزت‌الدوله- که تقریباً تاریخی است- از زبان زری جالب و قابل توجه است.

“این بار در یک قدح چینی گل مرغی برایشان افشرد لیموترش آورد. یک قاشق چینی گل مرغی هم با همان نقش قدح، در قدح بود. دده سیاه پیر لیوانهای بلور تراش‌دار را که در یک سینی نقره گذارده بود آورد و در کنار قدح افشرد جا داد.” (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۵۸) و یا :

“...زری تمام این مدت در نخ حرکات پیرمرد عرق‌گیر و سه تا پسرش بود.” (همان: ۲۷)

و اوج این نگرش زنانه در دقت به جزئیات پیرامون خود را می‌توان در عبارات زیر و از زبان زری احساس نمود:

“زری خندید و گفت “تا تو منع مو کردی، مو شمردم صد و سی مورچه که رفت تو ای سوراخو.” (همان: ۲۹)

و یا این دقت موشکافانه زری در هنگام یادآوری خاطراتش با ملک سهراب :
 “زری گفت : “یادم است بی بی همدم مجبور شد تنبانهایش را عوض کند. من شمردم هشت تا تنبان پایش بود. بی بی سرما خورد...” (همان: ۴۵)

و یا زمانی که ملک رستم و سهراب از ترس با لباسهای زنانه به خانه یوسف آمده‌اند در هنگام بازگشت ملک رستم چادرخود را پشت و رو سر می‌کند که زری با همان دقت زنانه متوجه این موضوع می‌شود :

“ملک رستم پا شد. چادرش را پشت و رو سر کرد. زری خندید و گفت “وارونه سر کرده‌اید درزه‌هایش پیداست.” (همان: ۵۴)

نگاهی به رمان *الأرض* از این دیدگاه

الأرض از این دیدگاه درست در نقطه‌ی مقابل «سووشون» قرار دارد. جنس ادبیات و یا نگرش مردانه و تفاوت در بیشتر ویژگی‌هایی که برای ادبیات زنانه برشمردیم در مقایسه این دو رمان با یکدیگر به خوبی نمایان و آشکار است.

در خصوص تفاوت نظام ارزش‌ها باید گفت در حالی که دانشور به خوبی توانسته است نظام ارزش‌های زنانه را به خوبی توصیف و ترسیم نماید، الشرفاوی تنها به مردانه‌نگری

پیرامون شخصیت‌های زن داستان خود پرداخته است در واقع می‌توان گفت که شخصیت‌های زن در «الأرض» اسیر رایج‌ترین دیدگاه و نگرش مردانه نسبت به زنان شده است. خضره به عنوان یکی از دو شخصیت اصلی زن در الأرض که تماماً فاسد است و بنابر گفته ی راوی به خاطر فقر خودش را به کمترین قیمت حتی به یک خیار تازه در یک روز گرم تابستان می‌فروشد :

«و کانت خضره تعطي نفسها حقاً لفتيان القرية بأى ثمن يقدمونه حتى بخاره طريه في يوم حار و کانت تقوم بخدمات كثيره ل محمد أفندي و لعبد الهادي مع أخريات...» (الشرقاوی، ۱۹۵۴، ۵۲)

(۱):

وصیفه نیز به عنوان شخصیت اصلی این داستان در معرض سقوط و تباهی قرار دارد. چنان که راوی و عبدالهادی پیوسته دلهره ی این را دارند که مبادا وصیفه نیز همانند خضره و دیگران دچار سقوط اخلاقی شود!

«أیمكن أن تكون وصيفه قد أصبحت كالأخريات؟» (همان، ۶۰۵: ۲)

خضره را با کمی مسامحه می‌توان با «فردوس» - دخترک فقیر دهاتی - در سووشون مقایسه کرد، با این همه به نظر می‌رسد که دانشور به دلیل نگرش زنانه خود در توصیف و ترسیم این شخصیت بسیار موفق‌تر از الشرقاوی بوده است. تفاوت اصلی در ترسیم این دو شخصیت (خضره و فردوس) در این است که دانشور به گونه‌ی آگاهانه می‌کوشد تا برای فساد فردوس به عنوان یک زن به‌جز دلایل اقتصادی، دلایل اجتماعی نیز جستجو کند، از این رو او را دختری مظلوم و فریب خورده فساد اخلاقی مردان هوس باز و فاسد اطرافش معرفی می‌کند، با این همه فردوس که به عنوان یک زن که نظام ارزش‌های او در تشکیل یک خانواده و حفظ و صیانت از آن خلاصه می‌شود راضی می‌شود که به عقد کل عباس که هم سن پدرش است در آید، در حالی که حقیقتاً معلوم نیست که به وسیله پسر یا شوهر عزت‌الدوله کدامیک باردار شده است؟ حتی وقتی عزت‌الدوله برای اینکه از دست او رهایی یابد فردوس را تا سر حد مرگ شکنجه می‌دهد او حاضر به ترک خانه آنان نمی‌شود زیرا به حکم غریزه و احساس زنانه دریافته که با هر بدبختی و ننگی که دامنش را لکه‌دار کرده راهی برای تشکیل یک خانواده یافته است. از زبان عزت‌الدوله :

«... الغرض من هم مجبور شدم چک و نقد بیندمش به ریش کل عباس، اما فردوس مگر به این آسانی‌ها راضی می‌شد بله بگوید» (دانشور، ۱۳۸۰: ۹۲)

در مقابل الشرقاوی هرگز نتوانسته است خواننده را در جریان تمنیات و آرزوها و یا آلام و دردهای دختری فقیر و فاسد چون خضره قرار دهد! او به ما نمی‌گوید که خضره نیز همانند هر دختر دیگری در آرزوی یک زندگی سالم و بی‌دغدغه و تشکیل یک خانواده و تصاحب یک مرد به عنوان جزئی از نظام ارزش‌های زنانه خود می‌سوزد بلکه چنین وانمود می‌کند که او حتی به فساد خود نیز مباهات می‌کنند! «و خضره فتاة ترقص فی کل فرح و تتحدث عن العلاقات الجنسية بلا تحرج و تبیع نفسها فی الموالد و الأفرح و مواسم الذره و القصب و الأعیاد والقطن»

وصیفه شخصیت اصلی زن در «الأرض» نیز- همانطور که آمد- وضعی بهتر از خضره ندارد گرچه مانند او فاسد نیست اما او نیز تنها به دلیل زیبایی و جاذبه جنسی‌اش مورد توجه مردان قرار می‌گیرد. بیشتر داستان شرح کشمکش راوی، عبدالهادی و آفندی است برای رسیدن و تصاحب او.

بنابراین دیدگاه الشرقاوی را در کلیت خود می‌توان خلاصه‌ی نگرش مردانه نسبت به زنان بدون در نظر گرفتن نظام ارزش‌های آنان به حساب آورد، خضره که به دلیل فقرش فاسد می‌شود و وصیفه نیز به دلیل زیبایی‌اش، اما نتیجه هر دو یکی است!

موارد دیگری را در مقایسه این دو رمان با یکدیگر از این دیدگاه می‌توان برشمرد. به عنوان نمونه در مقابل چندین شخصیت اصلی زن در سووشون- دست کم پنج یا شش شخصیت اصلی- تنها دو شخصیت زن در الأرض دیده می‌شود «خضره و وصیفه» آن هم در حاشیه یا حوادث فرعی داستان. در مقابل کمیت بسیار خاطره‌پردازی شخصیت‌های زن در سووشون، در الأرض اثری از خاطره‌پردازی آنان دیده نمی‌شود مگر به ضرورت تاریخی داستان. عدم توجه قهرمانان الأرض به جزئیات پیرامون خود نیز یکی دیگر از تفاوت‌های اساسی میان این دو نوع نگرش است. در حالی که زری- راوی سووشون- به هر کجا که پا می‌نهد یا به توصیف افراد- هم مانند توصیف او از افراد دیوانه خانه مثل خانم

فتوحی- و یا به جزئیات مکان و اشیاء- هم مانند توصیف او از خانه عزت‌الدوله- می‌پردازد.

نتیجه

صرف نظر از بحث‌ها و اختلاف‌نظرهای بسیار پیرامون ادبیات زنانه یا زنانه‌نگری در ادبیات باید گفت که نوع نگرش زنان به دلیل ویژگی‌های جسمی و روحی آنان با نوع نگرش مردان متفاوت است. یافته‌های علمی نیز این موضوع را تأیید و تأکید می‌کند. در حوزه ادبیات داستانی این تفاوت نگرش در نوع نوشتن و پردازش شخصیت‌ها تا حد زیادی قابل لمس و تشخیص است. نوع نگرش و نگارش دو رمان «الأرض» و «سووشون» حکایت از تفاوت بنیادین نگرش زنانه با نوع نگاه مردانه دارد.

کتابنامه

- اسماعیل پیگی، زهره و غلامرضایی، حمیدرضا. (۱۳۸۹). «عجزه ی صمیمیت»، تهران: انتشارات نسل نواندیش، چاپ چهارم.
- باتلر، بودن. (۱۳۸۹). «خلاصه ۵۰ کتاب برتر در زمینه روانشناسی»، ترجمه: صادق خسرونژاد، تهران: انتشارات راشین، چاپ اول.
- جهانیکلو، رامین. (۱۳۷۶). «قد عقل مدرن»، ترجمه ی حسین سامعی، تهران: انتشارات فروزان روز. چاپ اول.
- دانشور، سیمین. (۱۳۸۰). «سووشون»، تهران. انتشارات خوارزمی، چاپ هفتم.
- الشرقاوی، عبدالرحمن. (۱۹۵۴). «الأرض»، القاهرة: روزا یوسف، چاپ بیست و چهارم.
- ویل دورانت. (۱۳۷۷). «لذات فلسفه»، ترجمه عباس زریاب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

مجلات

میرعابدینی، حسن. (۱۳۷۹). *فاطمه سیاح و دو برداشت از نقد جامعه‌شناختی*.
تهران: مجله زنان. ش ۷۲.